



## ابن سینا فیلسوفی مشرقی است/ گسست ابن سینا از یونان و ارسطو

تردید نیست که ابن سینا، ارسطو و فلسفه مشائی را پراهمیت دانسته و به شرح آن اقدام ورزیده و آثار بسیاری نیز در این راستا تدوین کرده، اما همچنان که خود بیان می کند بنیان فکری او را بر نمی سازد.

تردید نیست که ابن سینا، ارسطو و فلسفه مشائی را پراهمیت دانسته و به شرح آن اقدام ورزیده و آثار بسیاری نیز در این راستا تدوین کرده، اما همچنان که خود بیان می کند بنیان فکری او را بر نمی سازد.

به گزارش خبرنگار مهر، در میان فلاسفه مشهور است که ابن سینا رئیس مشائون اسلامی است. مشهور است ابن سینا فیلسوفی مشائی است و حتی برخی از مستشرقان او را در حد شارح ارسطو تنزل داده اند، اما بسیاری از فیلسوفان معاصر ایران معتقدند ابن سینا فیلسوف مشائی صرف نیست حداکثر اینکه در اواخر عمر خود گسستی را از فلسفه مشائی ایجاد کرده و فلسفه ای را سامان داده است که اگرچه بخشهای عمده ای از آن مفقود شده است اما شواهد از روی دیگر نوشته های او پیداست که ابن سینا فلسفه مشرقی را تدوین کرده بود که با طریق مشائیان تفاوت بسیاری داشته است.

در گفتگو با حسین کلباسی و قاسم پورحسن اساتید فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی به بررسی دلایل گسست ابن سینا از یونان و تدوین فلسفه مشرقی وی پرداختیم که اکنون پیش روی شماست:

### حسین کلباسی: عرضه نوعی فلسفه عرفان یا عرفان فلسفی

نگارش سه نمط پایانی اشارات و تنبیهات و رسائلی نظیر حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامال و ابسال، رساله العشق که شارحان و مورخان فلسفه، مؤلف و مصنف آنها را از حلقه فیلسوفی مشائی و شارحی ارسطویی خارج کرده و کوشش می کنند، گذشته از معرفی ابداعات و نوآوریهای گوناگون شیخ الرئیس در حکمت بحثی، مقام شامخ او را در حکمت ذوقی و مشرب عرفانی نیز نشان دهند.

گزارش تذکره نویسان و فهرست نگاران قدیم و جدید مبنی بر ملاقاتهای شیخ الرئیس با طایفه صوفیان و احیانا حشر و نشر با آنها - از جمله ملاقات با ابوسعید ابی الخیر و ابوالحسن خرقانی - این تلقی را پدید آورده است که شیخ الرئیس در صدد عرضه نظامی مرکب از فلسفه و عرفان و البته در تطبیق با شریعت بوده است

همچنین گزارش تذکره نویسان و فهرست نگاران قدیم و جدید مبنی بر ملاقاتهای شیخ الرئیس با طایفه صوفیان و احیانا حشر و نشر با آنها - از جمله ملاقات با ابوسعید ابی الخیر و ابوالحسن خرقانی - این تلقی را پدید آورده است که شیخ الرئیس در صدد عرضه نظامی مرکب از فلسفه و عرفان و البته در تطبیق با شریعت بوده است و از این نظر بر حکمای مؤخر خود به ویژه صدرالمتألهین شیرازی فضل تقدم داشته و دارد. هر چه بوده است نمی توان تردید داشت که شیخ در بیانی مبانی نظری سلوک و معرفت نفس به شیوه برهان و استدلال عقلی بر گردن تمامی اسلاف خویش، از ابن عربی تا شیخ اشراق و خواجه نصیر و از خواجه نصیر تا ملاصدرا و اتباع و شارحان وی حقی بزرگ دارد.

پس از شیخ، بسیاری از حکما و حتی عرفای عالم اسلام دست به ترجمه رساله های حی بن یقظان، رساله الطیر و سلامال و ابسال زده یا از سبک نگارش و حتی نام رساله‌ها؛ های او تبعیت کردند و به تصنیف رسائل یا سرودن اشعاری در سیر و استكمال نفس پرداختند. همچنین شماری از آنان به شرح دقایق و غوامص نوشته های شیخ الرئیس اهتمام ورزیدند. کسانی چون ابن طفیل، سهروردی، عبدالرحمن جامی، قطب الدین اشکوری، خواجه نصیر طوسی به ترجمه و شرح و تصنیف رسائلی در این زمینه اقدام کردند و شعراپی چون حکیم سنائی و اوحدالدین کرمانی در آثاری از خود، سیر مراتب نفس را به سبک و شیوه شیخ تقریر نمودند.

نگارش آثاری چنین که هم در محتوا و هم در قالب و زبان با دیگر آثار رایج فلسفی شیخ؛ های الرئیس نظیر شفا، نجات و اشارات تفاوت قابل ملاحظه ای دارد، توجه بسیاری از شارحان قدیم و جدید وی را برانگیخته است. مشهور آن است که شیخ در اواخر عمر فعالیتهای فلسفی خویش، به عرضه نوعی فلسفه عرفان یا عرفان فلسفی دست یازیده و مثلا در سه نمط آخر اشارات و تنبیهات، به طور مشخص ذائقه عرفانی و اشراقی خود را نشان داده است. این سخن بی تردیدی با قرائن موجود مطابقت می کند، ولی در عین حال ممکن است این توهم را نیز پدید آورد که گویی شیخ به

یکباره در پایان سیر نظری خویش، به فکر تصنیف این آثار افتاده است، در حالی که رویکرد اخیر شیخ الرئیس بی یقین ریشه در اعمال روحی و معنوی، مقتضیت عصری و شیوه و فضای تربیتی و تعلیماتی وی داشته است.

طرح حکمت مشرقی و تصنیف اثری بدین نام، مؤید گرایش عمیق شیخ به عرضه صورتی متفاوت از دستگاه فلسفی ارسطو و اتباع مشائی وی بوده است

مهمتر از همه طرح حکمت مشرقی و تصنیف اثری بدین نام، مؤید گرایش عمیق شیخ به عرضه صورتی متفاوت از دستگاه فلسفی ارسطو و اتباع مشائی وی بوده است. در این زمینه نوشته ها و اظهارنظرهای متعددی عرضه شده است که در این مقال فرصت پرداختن به آنها را نداریم، لیکن تنها اشاره می کنیم که از همان مقدمه حکمة المشرقین بر می آید که مؤلف در اندیشه صورتی از نظام فلسفی است که نه تنها با مشائیان، بلکه حتی با آثار قبلی خود شیخ نیز تفاوتی قابل ملاحظه ای دارد. برای نمونه تقسیم بندی رایج علوم به نظری و عملی در کتاب اخیر به شیوه ای دیگر صورت گرفته و مراتب نفس و ادراکات نفسانی از حیث معرفت شناختی محض به وجودشناسی تسری یافته است.

مراد از اصطلاح مشرق و مشرقی، حکمت ناب ایرانی اسلامی است که مربوط به حکمت خاص بوعلی است. با وجود برخی نشابهات میان این حکمت و سایر سنتهای حکمی، نظامهای عرفانی و اندیشه های متألهین و حکمای اشراقی و نیز عقاید باطنی و رازورانه، تعلیم صوفیانه و نظایر آن، تفاوتی قابل توجهی نیز میان این سنتها دیده می شود. مراد شیخ الرئیس از واژه مشرقی آن گونه که خود در مقدمه حکمة المشرقین می گوید نظامی عقلی و برهانی است، متفاوت از آنچه یونانیان و ارسطو و اتباع او عرضه کرده اند.

شیخ الرئیس در بسیاری از آثار خود به ویژه شفا و اشارات از انواع لذت و مراتب آنها و اینکه لذات حسی و عقلی و سعادت دنیوی و اخروی چیست و چگونه می توان بدانها نائل شد، بحث کرده و در تمامی این آثار، عالی ترین مراتب لذات را لذت عقلی خوانده و شرط آن را اتصال تام به عقل فعال می داند و سعادت سرمدی را در حصول آنها تلقی می کند. در پاسخ به این پرسش که اتصال به عقل فعال و درک این لذت چگونه حاصل می شود؟ شیخ در رساله سلامال و ايسال به نوعی تجربه حاصل از خلسه و انقطاع اشاره می کند که هر چند با مکاشفات عرفانی متفاوت است، اما گویی در نهایت به یک نتیجه منجر می شود.

به عقیده بسیاری از شارحان و مفسران ابن سینا، این پیر همان تجسم عقل فعال است که علاوه بر رازدانی، راهبری و هدایت جویندگان را برعهده دارد و حکایتهایی شگرف از اسرار هستی را برای پویندگان این طریق نقل می کند. با این وصف، عقل فعال مفهومی محض و انتزاعی نیست بلکه حقیقتی انضمامی و متعین است که آدمی می تواند با آن مواجه شده و به جای اثبات عقلی به مشاهده مستقیم و دیدار عینی آن نائل گردد.

شیخ الرئیس در تعلیقات خود بر کتاب اثولوجیا، مطالبی را عرضه می کند که حاکی از امکان چنین مواجهه عرفانی یا مشاهده مستقیم است. به عبارت دیگر آن بهجت و نوری که از جانب خداوند و به توسل عقل - یعنی عقل فعال - به آدمی می رسد، حقیقتی است که فکر و قیاس بدان راه ندارد، جز از حیث اثبات؛ اما از حیث ماهیت و کیفیت خاص آن می توان از طریق مشاهده به آن نائل آمد و این معنا جز بر کسانی که از صحت مزاج برخوردارند، حاصل نمی شود. بدین ترتیب شیخ دست عقل را از ساحت مشاهده و دیدار حقایق کوتاه می بیند و از این جهت با رهروان طریق ذوق و عرفان همراه شد، نهایت این سیر را درک لذت و سعادت سرمدی می داند.

قاسم پورحسن: ابن سینا نه افلاطونی است و نه ارسطویی

نه تنها مستشرقان ابن سینا را فیلسوفی مشائی بر می شمارند، بلکه متفکران و فیلسوفان اسلامی و ایرانی نیز از مشائی بودن او سخن می گویند. بیشترین نقدهای ابن رشد به ابن سینا به سبب گسستههای شیخ الرئیس از آموزه های مشائی است و از این رو ابن رشد که در صدد دفاع از ارسطو و مشائیان است، نمی تواند به درستی این گسست را دریابد.

ابن سینا که در پی فهم و تفسیری جدید از وجود است، نمی تواند چندان به ارسطو وفادار بماند. ابن رشد در دو اثر خود یعنی تهافت الفلاسفه و تلخیص مابعدالطبیعه به دفاع از ارسطو و نقد ابن سینا دست می زند. این رویکرد درباره ابن سینا نشان می دهد که بسیاری از فیلسوفان اسلامی نیز ابن سینا را فیلسوف مشائی تلقی می کنند. این دیدگاه چندان با آرای شیخ الرئیس سازگاری ندارد.

ابن سینا در مقدمه منطق المشرقیین می‌کوشد تا مؤلفه‌های حکمت اشراقی را بیان کرده و زمینه‌های نخستین آن را فراهم سازد. «ناالینو»؛ مستشرق ایتالیایی در مقاله‌های با نام فلسفه مشرقی ابن سینا تلاش کرد تا تفاوت ابن سینا و یونان را مطالعه و بررسی نماید. نالینو در این نوشتار که البته با اشکالاتی همراه است، ابن سینا را نه فیلسوفی ارسطویی بلکه مشرقی تلقی کرده و تصریح می‌کند که به کمک آموزه‌های نوافلاطونی، ابن سینا توانست فلسفه‌ای متفاوت عرضه نماید.

تلقی رایج که فهمی غالب درباره فلسفه ابن سیناست، او را فیلسوفی مشائی بر می‌شمارد. تردیدی نیست که ابن سینا، ارسطو و فلسفه مشائی را پر اهمیت دانسته و به شرح آن اقدام ورزیده و آثار بسیاری نیز در این راستا تدوین کرده است، اما همچنان که خود بیان می‌کند بنیان فکری او را بر نمی‌سازد.

تلقی رایج که فهمی غالب درباره فلسفه ابن سیناست، او را فیلسوفی مشائی بر می‌شمارد. تردیدی نیست که ابن سینا، ارسطو و فلسفه مشائی را پر اهمیت دانسته و به شرح آن اقدام ورزیده و آثار بسیاری نیز در این راستا تدوین کرده است، اما همچنان که خود بیان می‌کند بنیان فکری او را بر نمی‌سازد.

ابن سینا نه افلاطونی است و نه ارسطویی. ابن سینا، ابن سیناست. در گام نخست باید نقدهای ابن سینا بر افلاطون را بررسی کرد. ابن سینا در چند مسئله اساسی به نقد آراء افلاطون می‌پردازد، همچون نظریه مثل، نظریه معرفت و نظریه جاودانگی نفس. ابن سینا در گام دوم به رغم تمجید از ارسطو در مراحل اولیه و نقد افلاطون به نقد و بررسی آراء ارسطو دست می‌زند. روشن است که آراء ارسطو به خصوص در حوزه متافیزیک و الهیات برای ابن سینا ناپسند است.

ابن سینا می‌پذیرد که ارسطو شایسته‌ترین متفکر و فیلسوف یونانی است. به باور او ارسطو از مسائل و نکاتی آگاه‌گشت که استادان وی نیز نتوانسته بودند به درک آن برسند. به علاوه وی می‌پذیرد که در دوره‌ای به خصوص زمان نگارش الشفاء و اللواحق که شرح آن است، به تبیین دیدگاه مشائیان پرداخته بدون آنکه آنها را مورد نقد یا طعن قرار دهد. این تعبیر از سوی ابن سینا نشان می‌دهد که آثاری همچون التعليقات، المباحثات، الاشارات، الانصاف و حکمة المشرقیین رویکردی متفاوت از الشفاء و اللواحق دارد. به هر روی وی تأکید دارد که در آثار با رویکرد مشائی، در صدد مخالفت با جمهور فلاسفه و مشائین نبوده و آنچه را که در آن آثار طرح کرده هدف کلی و غرض نهایی فلسفه او نبوده است.